

# بر گستره کتاب و سنت

تألیف

سید مرتضیٰ عسکری

ترجمه

محمدجواد کرمی

موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

سوره احزاب، آیه 21

به راستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما اسوه و سرمشق نیکویی است، برای آنان که به خدا و روز قیامت امید داشته و خدا را بسیار یاد می کنند.

مقدمه ناشر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين كثيراً كما هو أهله، والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين، سيما بقیة الله فی العالمین، واللعنة على أعدائهم ومخالفیهم ومنكری فضائلهم.

همانا انبیای الهی و در پی ایشان اوصیای آنها و در دوران غیبت علمای دین گشایندگان راه و روشن کنندگان مسیر الی الله هستند. مثل آنها مانند ماه و ستارگان در شب تاریک و ظلمانی است. سوسو زنان هدایتگر جا ماندگان در راهند. انبیا و اوصیای ایشان طلیعه داران این مکتبند. علما و فقهاء پیروان ایشانند در دوران غیبت در شناسایی سیره انبیا و اوصیا که حقیقت اسلام است و در اعمال و حرکات و گفتار آنان تجسم شده است. این علما و فقها هستند که سره و ناسره را از هم جدا کرده و به کنکاش در حقیقت اسلام پرداخته و آن را در اختیار مردم قرار می دهند تا آنان را از غرق شدن در گرداب جهالت نجات دهند.

حضرت آیت الله علامه عسکری یکی از این شخصیت‌های نادر در جامعه اسلامی تشیع است که عمر شریف و با برکت خود را در تحقیق و تدبر در شناخت اسلام مکتب اهل بیت علیهم السلام گذرانده است. ایشان مباحث دینی را از جایگاه

برخوردهای سطحی به عمق تحقیق علمی کشاند و به دور از تعصبات مذهبی و با ادله مورد قبول دو مکتب اهل بیت و مکتب علیهم السلام خلفا به دفاع از مذهب تشیع پرداخت. بدین سبب تألیفات معظم له در سراسر جهان اسلام اشتهاار خاصی یافته و به زبانهای مختلف ترجمه و منتشر گردیده است.

کتاب حاضر تدوین شده 17 جزوه بر گستره کتاب و سنت است که در سالهای قبل به صورت مجزا و در قطع جیبی چاپ گردیده است و شامل بررسی و پاسخهای جامع و مانع ایشان از مصادر و کتب معتبر اهل سنت به مسائل مطرح شده آنها علیه مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری در جهت حمایت مادی و معنوی از فعالیتها و آثار علامه عسکری و گسترش هر چه بیشتر دامنه این فعالیتها در سطح جوامع اسلامی تشکیل شده است.

روابط عمومی موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری

## مقدمه

(وحدت بر محور کتاب و سنت)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَالسَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ الْمَيَامِينِ.

ما مسلمانان یکپارچه، از درون و از راه مسائل اختلافی با خود به نزاع برخاستیم و دشمنان اسلام از برون و از راهی که ندانستیم، وحدتمان را به تفرقه و شوکتان را به ضعف کشاندند تا از دفاع ناتوانمان کردند و بر ما چیرگی یافتند؛ در حالی که خدای سبحان فرموده است:

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ؛<sup>۱</sup>

خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که ناتوان شوید و قدرت و شوکت شما برود!  
آری:

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ؛<sup>۲</sup>

هر مصیبتی به شما رسد، دستاورد خودتان است و خداوند بسیاری را نیز، می‌بخشد!  
پس شایسته آن است که امروز و هر روز، به «کتاب و سنت» بازگردیم و وحدت کلمه خود را بر محور «کتاب و سنت» بازیابیم که خدای متعال می‌فرماید:

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ؛<sup>۳</sup>

اگر در چیزی نزاع کردید [حکم] آن را به خدا و رسول بازگردانید.

ما نیز، در این سلسله از بحثها به «کتاب و سنت» مراجعه کرده و ابزار روشنگر راهمان در مسائل مورد اختلاف را از «کتاب و سنت» می‌گیریم تا - به اذن خدای متعال - بار دیگر وسیله وحدت کلمه و یکپارچگی شود.  
امیدواریم دانشمندان و متفکران اسلامی نیز، در این میدان با ما همراهی نموده و دیدگاههای خود را برای ما ارسال دارند.

سید مرتضی عسکری

۱. سوره انفال، آیه ۴۶.

۲. سوره شوری، آیه ۳۰.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

## تاریخ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله

خدای سبحان می فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ<sup>4</sup>

خداوند بر مؤمنان منت نهاد هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد؛ هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و نیز می فرماید:

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ<sup>5</sup>

ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه را که برای ایشان فرو فرستاده شده است.

در مقدمه بحث، لازم است چند مطلب را بیان کنیم و بعد درباره ارزش حدیث و علم حدیث در شریعت خاتم الانبیاء و تاریخ حدیث در مکتب اهل بیت و مکتب خلفا بحث نماییم.

اولاً: اسلام، نظامی است که پروردگار عالم، متناسب با فطرت انسان و برای اینکه او را به درجه کمال انسانیت خود برساند، تشریح فرموده و این شریعت را از حضرت آدم تا نبی خاتم صلی الله علیه و آله با هر پیامبری به اندازه نیازمندیِ جوامع بشری آن زمان، نازل نموده است. مثلاً بر حضرت آدم، صحف آدم را به اندازه نیاز چند خانواده، و بر حضرت ادریس علیه السلام مصحف ادریس را، به اندازه حاجت یک آبادی کوچک نازل کرد. و به همین ترتیب ... تا زمان حضرت نوح علیه السلام که مردم، شهرنشین شدند، آن شریعت را متناسب با نیاز مردم شهرنشین، که مثلاً، معاملات ربوی دارند، نازل کرد.

قرآن کریم درباره آن شریعت می فرماید:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا<sup>6</sup>

خداوند برای شما همان آیینی را مقرر کرد که بر نوح وصیت فرموده بود.

البته بین شرایع انبیاء، اختلافی نیست و در سوره ای دیگر می فرماید:

وَ إِنْ مِنْ شِعْتِهِ لَأَعْبُرَاهِمَ<sup>7</sup>

<sup>4</sup> . سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

<sup>5</sup> . سوره نحل، آیه ۴۴.

<sup>6</sup> . سوره شوری، آیه ۱۳.

ابراهیم پیرو شریعت نوح بود.

و به ما می‌فرماید:

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛<sup>۸</sup>

آیین توحیدی ابراهیم را پیروی کنید.

به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم می‌فرماید:

وَ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛<sup>۹</sup>

آیین توحیدی ابراهیم را پیروی کن.

شرایع آسمانی، تناقضی با هم نداشته‌اند، بلکه در تکامل بوده‌اند. در شریعت خاتم الانبیاء، بعد از آنکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خم، علی‌علیه‌السلام را از جانب خدا به جانشینی تعیین کرد، این آیه نازل شد:

أَيُّومَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا<sup>۱۰</sup>

امروز دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم.

مثال تکامل شریعت از حضرت آدم تا حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله، مانند تکامل علوم ریاضی است از دبستان تا دبیرستان و دانشگاه.

البته در شریعت‌های گذشته همه شریعت در همان کتاب آسمانی‌شان بوده است، چه صحف آدم، چه صحف ادريس و چه تورات موسی و ... و لیکن در شریعت خاتم الانبیاء به تفصیلی است که بعدا خواهد آمد.

ثانیا: تمام پیامبران صاحب شریعت، پس از خودشان، وصی بر شریعت داشته‌اند.

در جلد دوم کتاب عقائد اسلام در قرآن کریم، سلسله اوصیاء از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان شده و تأکید شده که هیچ پیامبری بدون وصی نبوده است.

وصی آدم، شیث (معروف به: هبة الله) بود.

وصی نوح، سام بود.

وصی موسی، الیسع بود.

و وصی عیسی، شمعون نام داشت.

و به همین گونه، همه پیامبران، اوصیایی داشتند. البته آن اوصیاء از خودشان شریعتی نداشتند.

ثالثا: تا زمانی که اوصیای انبیای صاحب شریعت در قید حیات بوده‌اند، آن شریعت و آن کتاب آسمانی، محفوظ بوده است. لیکن وصی پیامبر صاحب شریعت که وفات می‌کرد، آن شریعت و آن کتاب آسمانی، از سوی «زورمندان» همان

<sup>۷</sup> . سوره صافات، آیه ۸۳ .

<sup>۸</sup> . سوره آل عمران، آیه ۹۵ .

<sup>۹</sup> . سوره نساء، آیه ۱۲۵ .

<sup>۱۰</sup> . سوره مائده، آیه ۳ .

امت، دستخوش «تحریف» و «کتمان» می‌شد. همان کسانی که خودشان را پیروان حضرت موسی بن عمران می‌دانستند، آن قسمت از تورات را که مخالف هوای نفسشان بود تحریف یا کتمان می‌کردند، در شریعت عیسی بن مریم هم همین گونه بوده است. در کتابخانه دانشکده اصول الدین تهران، نسخه‌هایی از تورات و انجیل موجود است که به ظهور پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بشارت داده‌اند، و در چاپهای بعدی تحریف شده است.<sup>11</sup>

و نیز امتهای هر شریعتی، «بدعت»ها و «غلو»هایی در شریعت خود وارد می‌کردند، چنانکه در قرآن کریم درباره ملت یهود می‌فرماید:

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ؛<sup>12</sup>

از یهودیان کسانی هستند که سخنان خدا را از معنای اصلی‌اش تحریف و دگرگون می‌کنند»

و نیز درباره اهل کتاب می‌فرماید:

وَإِنَّ قَرِيضًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛<sup>13</sup>

و نیز گروهی از ایشان، حق را پنهان می‌کنند، در حالی که خود، از آن آگاهند.

و درباره مسیحیان می‌فرماید:

وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا؛<sup>14</sup>

رهبانیتی که آنان خود آن را بدعت نهاده‌اند.

و می‌فرماید:

لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ؛<sup>15</sup>

ای مسیحیان! در دین خود غلو نکنید.

رهبانیت و غلو در اصل شریعت حضرت عیسی بن مریم نبوده است. غلو مانند این سخن است که گفتند: عیسی پسر خداست.

وقتی با یک شریعت چنین رفتار می‌شد، تجدید شریعت لازم می‌آمد. شریعتی که موسی بن عمران در تورات آورده بود، در زمان عیسی بن مریم سالم نمانده بود. بدین سبب ربوبیت رب العالمین، اقتضا می‌کرد تا با فرستادن پیامبر دیگری، تجدید شریعت شود.

البته شرایع، نه تنها تناقضی با هم نداشته‌اند، بلکه تکامل می‌یافته‌اند، ولی شریعتها پس از وصی<sup>16</sup> پیامبر بر شریعت، تحریف

<sup>11</sup> . در آخر بحث خواهد آمد .

<sup>12</sup> . سوره نساء ، آیه ۴۶ .

<sup>13</sup> . سوره بقره ، آیه ۱۴۶ .

<sup>14</sup> . سوره حدید ، آیه ۲۷ .

<sup>15</sup> . سوره نساء ، آیه ۱۷۱ .

<sup>16</sup> . به طور کلی اوصیاء انبیاء دو دسته بودند: یکدسته آنان که شریعت انبیاء را دارا بودند ولی مأمور به تبلیغ آن نبودند مگر آنکه مورد سؤال واقع می‌شدند مانند اوصیای

می شده‌اند.

حکمت رب العالمین، مقتضی شد تا شریعت خاتم الانبیاء تا ابد بماند، و گرنه انسانها که تغییر فطرت نمی‌دهند. طبیعت زورمندان این امت (خلفا و حکام و ...) با طبیعت زورمندان امتهای گذشته فرق نکرده است. اینها هم اگر می‌توانستند، کتاب آسمانی خاتم الانبیاء را تغییر می‌دادند و هر چه را مخالف هوای نفس آنها بود، تحریف یا کتمان می‌کردند و آن وقت، قرآن از ارزشی که الآن ما به آن ایمان داریم می‌افتاد. قرآنی که ما معتقدیم همه‌اش از جانب خدا آمده و حتی یک کلمه یا یک حرف هم از آن کم و زیاد نشده است. لذا برای رسیدن شریعت خاتم الانبیاء به امت، و سالم ماندن آن تا آخرین روز دنیا، این شریعت با دو گونه وحی نازل می‌شده است: الف) وحی قرآنی؛ ب) وحی بیانی.

### تعریف وحی قرآنی و وحی بیانی

وحی قرآنی، آن وحیی است که همه الفاظش از خداوند است و آن، همین قرآن کریم است که در آن، اصول شریعت اسلام آمده است. مثلاً در قرآن کریم آمده است:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ؛<sup>17</sup>

از هنگام زوال خورشید تا تاریک شدن شب، نماز را اقامه کن.

و اما اینکه همه مسلمانها نماز صبح را دو رکعت، نماز مغرب را سه رکعت، نماز ظهر و عصر و عشاء را چهار رکعت به جا می‌آورند، این عدد رکعات نماز - که مورد اتفاق همه مسلمانها است - در قرآن نیامده است؛ بلکه مسلمانها آن را از پیامبر آموخته‌اند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از کجا گرفته؟ از باری تعالی که درباره او فرموده است:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى؛<sup>18</sup>

این پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه هر چه می‌گوید همان وحی خداوند است که بر او نازل می‌شود.

و نیز در قرآن خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛<sup>19</sup>

و ما قرآن را بر تو ای پیامبر نازل کردیم تا تو برای مردم بیان کنی آنچه را که برای ایشان نازل شده است.

البته آیات دیگری هم هست که مخاطبش تنها پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و برای ما نیست. مانند: «کهیصص»، «الم» و «حم».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنچه را از این قرآن و از این ذکر حکیم برای ما مردم آمده، بیان می‌فرمود.

بیان آن حضرت، حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نامیده می‌شود.

---

که حضرت سلمان به هنگام تحری حقیقت با آنها روبرو شد. دسته دیگر اوصیای بودند که علاوه بر علم و آگاهی نسبت به شریعت مأمور به تبلیغ و حفظ آن از تحریف و کتمان، بدعت و غلو نیز بودند مانند ائمه ما - صلوات الله علیهم - که در اینجا این دسته دوم مورد نظر است.

<sup>۱۷</sup> . سوره اسراء، آیه ۷۸.

<sup>۱۸</sup> . سوره نجم، آیه ۴.

<sup>۱۹</sup> . سوره نحل، آیه ۴۴.

این وحی دوم را ما «وحی بیانی» می‌نامیم که با همان وحی اول - وحی قرآنی - نازل می‌شده. مثلاً در روز غدیر خم، همزمان با نزول آیه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ<sup>20</sup>

ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان، و اگر این کار را نکنی، رسالت او را به مردم نرسانده‌ای.

وحی بیانی آمده است: (فی علی). یعنی:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ<sup>21</sup>

یعنی: ای پیامبر آنچه را که درباره علی بر تو نازل شده به مردم برسان.

بنابراین، (فی علی)، حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، که منشأ آن وحی بیانی بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. تعیین رکعات نماز هم، چنین بوده است. و خود این وحی بیانی، منشأ حدیث خاتم الانبیاء است. منشأ حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، وحی خدا است، چنانکه باری تعالی می‌فرماید:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى<sup>22</sup>

این پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه هر چه می‌گوید همان وحی خداوند است که بر او نازل می‌شود. محکمتر از این نیز می‌فرماید:

وَلَوْ كُنَّا ظَاهِرِينَ لَأَبْلُغُوا الْبُرْجَانَ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ<sup>23</sup>

یعنی اگر پیامبر ما، از خودش چیزی بگوید و به ما نسبت بدهد، مانعش خواهیم شد و رگ قلبش را خواهیم برید و کسی از شما هم نمی‌تواند از این امر جلوگیری کند.

در این وحی بیانی که بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل می‌شده، آن اموری که مخالف هوای نفس سیاستمداران، زورمندان و خلفایی چون معاویه و یزید بوده، آمده است؛ برای مثال، در قرآن آمده است:

وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ<sup>24</sup>

و درختی که در قرآن مورد لعنت و نفرین قرار گرفته است.

تفسیرها را بخوانید. مفسران، حدیث آورده‌اند که شجره ملعونه، بنی‌امیه‌اند.<sup>25</sup>

<sup>20</sup> . سوره مائده، آیه ۶۷.

<sup>21</sup> . بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۵۵ و ۱۸۹.

<sup>22</sup> . سوره نجم، آیه ۴.

<sup>23</sup> . سوره حاقه، آیه ۴۷.

<sup>24</sup> . سوره اسراء، آیه ۶۰.

<sup>25</sup> . تفسیر الدر المنثور، سیوطی، ج ۴، ص ۱۹۱.



اگر در قرآن ذکر می‌شد که شجره ملعونه بنی‌امیه‌اند، و از جمله آنها، آن یزیدی بود که ذریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را قتل عام کرد و دختران او را اسیر کرد، آن یزیدی که سه روز، مدینه را بر سربازانش مباح کرد که هر چه می‌خواهند بکنند<sup>26</sup> و در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خون صحابه پیامبر جاری شد،<sup>27</sup> آن یزیدی که لشکریانش رو به کعبه می‌ایستادند و نماز می‌خواندند و بعد، کعبه را به منجنیق<sup>28</sup> می‌بستند و می‌گفتند: **اجمعت الطاعة والحرمه و غلبت الطاعة الحرمه**؛<sup>29</sup> در اینجا اطاعت از خلیفه با حرمت خانه خدا تراحم دارد و قابل جمع شدن با هم نیستند، اما اطاعت از خلیفه بر حرمت کعبه و خانه خدا، مقدم است.

بنابر این حالت، اگر در قرآن چیزهایی وجود داشت که مخالف سیاست و حکومت یزید بود، یزید نیز همان کار زورمندان سابق را می‌کرد، در این صورت قرآن دچار تحریف و کتمان می‌شد. آیات قرآن را هتک می‌کردند، تحریف می‌کردند، کتمان می‌کردند و قرآن، دیگر از حجیت می‌افتاد.

باری تعالی می‌فرماید:

**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛**<sup>30</sup>

ما قرآن را نازل کردیم و ما خود آن را حفظ می‌کنیم.

خداوند، این کتاب آسمانی را که باید تا ابد بماند و حجت بر خلق باشد، بدین طریق حفظ کرد که آنچه را که صراحتاً مخالف هوای نفس زورمندان و خلفا بود، در این قرآن نیاورد، بلکه در حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به امت تبلیغ شد.

در سوره تحریم، خطاب به دو بانوی پیامبر (عایشه و حفصه)<sup>31</sup> شده و فرموده است:

**إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْريلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ؛**<sup>32</sup>

یعنی: مگر اینکه شما دو بانوی پیامبر، به درگاه خدا توبه کنید، زیرا دل‌های شما از حق منحرف گشته، و چنانچه علیه پیامبر پشت به پشت هم دهید. [در اینجا، باری تعالی، لشکرکشی می‌کند و می‌فرماید: [بدانید که خداوند و جبرئیل و

<sup>26</sup> . تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۱؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷؛ ابن کثیر ج ۸، ص ۲۲۰؛ یعقوبی ج ۲، ص ۲۵۱.

<sup>27</sup> . تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۳۴.

<sup>28</sup> . منجنیق: وسیله‌ای بوده است که با آن گلوله‌های بزرگی که مجموعه‌ای از سنگ و پارچه آلوده به نفت بوده، به طرف دشمن یا به ساختمانی که دشمن در آن بوده، پرتاب می‌کردند تا بسوزد و ویران شود.

<sup>29</sup> . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۲.

<sup>30</sup> . سوره حجر، آیه ۹.

<sup>31</sup> . تفسیر طبری، ج ۲۸، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۸ و ج ۴، ص ۲۲؛ صحیح مسلم، کتاب الطلاق، ج ۲، ص ۱۱۰۸-۱۱۱۱، حدیث ۳۱-۳۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۸.

<sup>32</sup> . سوره تحریم، آیه ۴.

ملائکه و فرد صالح از مؤمنین، سرپرست و پشتیبان او هستند. مقصود از «صالح المؤمنین»، علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>33</sup>

و در آخر همین سوره، خداوند درباره این داستان مثل می زند و می فرماید:

قَدْ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا؛<sup>34</sup>

خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورد که بانوی دو بنده صالح خدا بودند و به آن دو خیانت کردند و آن دو بنده صالح خدا نتوانستند آن دو بانو را از بازخواست خدا برهانند.

آیا این دو بانوی پیامبر، عایشه و حفصه، در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله چه کرده بودند که آیاتی به این شدت نازل شد؟ در کتاب السقیفة داستان آن آمده است.<sup>35</sup>

معلوم می شود در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله خبرهایی بوده؛ و آیا داستان رم دادن شتر پیامبر در واقعه عقبه به این جاها ارتباط داشته؟

ابن حزم - که از بزرگان علمای مکتب خلفا است - در کتاب المحلی<sup>36</sup> جزو کسانی که شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را رم دادند، نام ابو بکر و عمر و عثمان را می برد.

اینگونه داستانها در حدیث آمده و در قرآن ذکر نشده است تا قرآن محفوظ بماند. داستانهایی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده که اگر در قرآن می آمد، نمی گذاشتند قرآن سالم بماند.

پس خداوند، قرآن را بدین ترتیب حفظ کرد که شریعت خاتم الانبیاء را، در دو وحی (به تعبیر من) نازل کرد: الف) وحی قرآنی؛ ب) وحی بیانی. هر دو وحی نیز از نزد خداوند نازل شده است.

حالا با این بیان، معنای بعضی از احادیث را هم می توانیم بفهمیم که مثلاً منظور از اینکه نام علی علیه السلام در وحی بوده، چیست. چنانکه در آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، عبارت «فِي عَلِيٍّ» از جانب خدا با وحی بیانی نازل شده است.

مرحوم حاجی نوری کتابی دارد به نام فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب. احسان الهی ظهیرهم کتابی نوشته به نام الشیعه و القرآن.

حاجی نوری در باب اول تا دهم کتابش، آنچه روایت در مکتب خلفا بوده است که از آنها می توانسته استفاده کند که قرآن تحریف شده، آورده و در باب یازدهم و دوازدهم، چنین روایتهایی را از مکتب اهل بیت علیهم السلام آورده است.

احسان الهی ظهیر در کتاب الشیعه و القرآن، فقط روایتهایی را که حاجی نوری از مکتب اهل بیت علیهم السلام آورده،

<sup>33</sup> . تفسیر الدر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۲۴۴.

<sup>34</sup> . سوره تحریم، آیه ۱۰.

<sup>35</sup> . کتاب سقیفه از همین مؤلف، که منتشر شده است.

<sup>36</sup> . المحلی ج ۱۱، ص ۲۲۴.

ذکر کرده است، و روایت‌هایی که از مکتب خلفا آورده، اسقاط کرده. مهمترین سبب کشتار شیعیان پاکستان به دست وهابیهای این کشور تا به امروز، این دو کتاب است.

سه جلد کتاب در جواب احسان الهی ظهیر و حاجی نوری نوشته‌ام که: جلد اولش به نام بحوث تمهیدیّه است، و در آن بیان اصطلاحات قرآنی است که امروزه از دست ما رفته و تا آن اصطلاحات را نفهمیم، روایتی را که آن اصطلاحات را دارد، نمی‌فهمیم. در جلد دوم، تمام احادیثی که در مکتب خلفا درباره تحریف قرآن آمده، در هشتصد صفحه بررسی و پاسخ داده شده است.

و جلد سوم آن، القرآن الکریم و روایات مدرسه اهل بیت علیهم السلام است که در آن تمام روایاتی که حاجی نوری از مکتب اهل بیت علیهم السلام آورده و به آنها استناد کرده که الفاظ قرآن - العیاذ باللّٰه - تحریف، یا کم و یا زیاد شده، از لحاظ متن و سند بررسی شده و به توفیق الهی ثابت گردیده که سند هر حدیث چه اشکالی دارد و مراد از متن حدیث چیست.

در آن بحثها معلوم می‌شود که قسمتی از مشکل، به دلیل نفهمیدن بعضی اصطلاحات قرآنی در روایات است و قسمتی دیگر به سبب اشکال در سند حدیث است.

بنابراین، شریعت اسلام با دو وحی نازل می‌شده است: وحی قرآنی و وحی بیانی که با وحی قرآنی تنها، و بدون وحی بیانی، ما به شرایع اسلامی (همچون نماز، روزه، حج) نمی‌توانیم برسیم. این، فرق بین شریعت خاتم الانبیاء و سایر شرایع است. چرا که در سایر شرایع، همه شرایع پیامبران، در کتابهای آسمانی‌شان بوده (و کتابهای آسمانی آنها تحریف شده) اما در شریعت اسلام - چون بنا بوده این شریعت تا ابد بماند - اصول شریعت در کتاب آسمانی و وحی قرآنی است و شرح و بیانش در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که منشأش وحی بیانی می‌باشد.

### سرگذشت حدیث پیامبر

اینک بررسی نمایم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه کردند. آیا آنها هم همان کارهایی را کردند که زورمندان امتهای گذشته با اصل کتاب آسمانی خود می‌کردند؟ در این امت، زورمندان (یعنی خلفایی که حدیث پیامبر، مخالف با هوای نفسشان بود، مانند معاویه و یزید)، حدیث پیامبر را در عمل تحمل نکردند و با آن به مقابله برخاستند.

اگر بخواهیم شواهد همه مصادر را بگوییم محتاج به نوشتن چندین کتاب است.<sup>37</sup>

اینک به چند مورد اکتفا می‌نمایم.

الف) در مسند احمد و سنن دارمی و بعضی کتابهای دیگر، از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده‌اند که گفت: قریش (یعنی مهاجران) به من گفتند:

تَكْتُبُ كُلَّ مَا تَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَسُولِ اللَّهِ بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضَا؟...<sup>38</sup>

<sup>37</sup> . در این باره به کتابهای احادیث أم المؤمنین عائشة در ۲ جلد و عبدالله بن سبا در ۲ جلد و صد و پنجاه صحابی ساختگی در سه جلد، از همین مؤلف مراجعه کنید.

<sup>38</sup> . سنن أبی داود، ج ۲، ص ۱۷۶؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱۰۶.

آیا شما هر چه از پیامبر صلی الله علیه و آله می شنوی، می نویسی؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله هم بشری است مانند همه افراد بشر، و در حال غضب یا در حال رضا، حرفی می زند؟ ...»

یعنی مثلاً پیامبر، یک جایی از ابوذر خوشش آمده، می گوید:

ما أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغِبْرَاءُ مِنْ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أُيْبِذِرٍ؛<sup>39</sup>

آسمان سبز، بر راستگوتر از اباذر سایه نیافکنده و زمین خاکی بر روی خود، راستگوتر از اباذر، بر نداشته است. جایی دیگر هم از عمار خوشش آمده، فرموده:

عَمَارٌ مَعَ الْحَقِّ؛<sup>40</sup>

عمار همواره با حق است، در کنار حق است.

در یک قضیه‌ای هم پیامبر از حکم بن ابی‌العاص بدش آمده، لعنتش کرده! آن وقت، این چه کاری است که شما همه اینها را می نویسی؟

بنابراین قریش در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هم، صحابه را از نوشتن حدیث پیامبر نهی می کردند.<sup>41</sup>

عبدالله بن عمرو بن عاص می گوید: اعتراض قریش را به پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردم فرمود:

أَكْتُبُ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا خَرَجَ مِنْ فِيٍّ إِلَّا حَقٌّ؛<sup>42</sup>

بنویس! بخدا سوگند از دو لب من، جز حق بیرون نمی آید.

پس منع نشر حدیث از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شروع شده است.

ب) پیامبر صلی الله علیه و آله در مرض وفاتش گفت:

أَتُونِي بِدَوَاءٍ وَ قِرْطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ؛<sup>43</sup>

برای من دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما وصیتی را بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید.

واقعا عجیب است. برای هیچ پیامبری این پیشامد، روی نداده است. عمر در آنجا شعاری داد که 133 سال ماند.<sup>44</sup> او گفت:

«حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛<sup>45</sup> کتاب خدا ما را بس است.»

<sup>39</sup> . مسند احمد، ج ۵، ص ۱۹۷؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۳۴۲ و ۳۴۴.

<sup>40</sup> . کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۳۹.

<sup>41</sup> . برای اطلاع بیشتر ر.ک: علوم حدیث، شماره ۵، ص ۸، مقاله «منع تدوین حدیث»، محمد علی مهدوی راد.

<sup>42</sup> . سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۱۷۶؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱۰۶.

<sup>43</sup> . صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۵.

<sup>44</sup> . تا اینکه در سال ۱۴۳ هجری به دستور ابوجعفر منصور، نوشتن حدیث پیامبر شروع شد.

<sup>45</sup> . صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹.

پس از درخواست پیامبر، بین صحابه، سر و صدا شد. خواستند بروند قلم و دوات بیاورند، عمر دید الآن می آورند و آنچه پیامبر می خواهد نوشته می شود؛ گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»<sup>46</sup> این مرد هذیان می گوید.»

این خود، جنگ با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است!

بعضی از حاضرین صحابه گفتند: برویم و بیاوریم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوْ بَعْدَ مَاذَا؟ ... پس از چه؟ پس از چنین حرف و حدیثی؟»

کسی که در روی پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید: «او هذیان می گوید» - العیاذ باللّه - بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هم می تواند سه چهار تا از آن شهود کذایی برای اثبات حرف ناشایست خود بیاورد.

در صحیح بخاری آمده است که عمر گفت:

«حسبنا کتاب الله» بعضی از صحابه خواستند قلم و کاغذ بیاورند تا وصیت نامه نوشته شود، در اینجا گفتند یکی از حاضرین گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُهْجِرُ» و معلوم است آن کسی که مخالف نوشتن وصیت پیامبر بود این حرف را زده است و او کسی جز عمر نبود! تا شهادت بدهند که فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله در حال احتضار بوده و هذیان می گفته و چنان چیزی نگفته و ننوشته است. این بود که رسول خدا فرمود:

قَوْمُوا عَنِّي، لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ؛<sup>47</sup>

برخیزید و از نزد من بروید که شایسته نیست نزد پیامبری، جدال و دعوا کردن.

واقعا درد آور است. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در احوال ابی بکر، در تذکرة الحفاظ ذهبی هست که بعد از اینکه با ابوبکر بیعت شد، گفت:

لَا تُحَدِّثُوا عَن رَسُولِ اللَّهِ، وَإِذَا سُئِلْتُمْ عَنْهُ، قُولُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، أَحَلُّوْا مَا أَحَلَّهُ وَحَرِّمُوا مَا حَرَّمَ؛<sup>48</sup>

از پیامبر حدیث روایت نکنید هر چه از شما سؤال شود بگویید بین ما و شما کتاب خدا هست هر چه را حلال فرموده حلال بدانید و هر چه را تحریم نموده حرام بدانید.

این، سیاست مکتب خلفا است. چاره دیگری هم نداشتند زیرا اگر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بود، آنها دیگر نمی توانستند خلافت کنند. در نتیجه باید از نشر حدیث جلوگیری می کردند.

نکته ای که ناگفته ماند، اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله هر آیه ای که نازل می شد، به هر کس که آن را تبلیغ می فرمود، بیانی را هم که از جانب خدا درباره آن آیه بر او وحی شده بود برای وی بیان می فرمود و بدین سان تبلیغ را کامل می کرد. تبلیغ پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، ناقص نبوده است. اگر می فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ؛<sup>49</sup> به هنگام

<sup>46</sup> . با تفاوتی در الفاظ: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۵؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۳؛ کامل ابن الاثیر، ج ۲، ص ۳۲۰.

<sup>47</sup> . صحیح بخاری، باب جوائز الوفاء من کتاب الجهاد، ج ۲، ص ۱۲۰ و نیز ج ۲، ص ۱۳۶؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵؛ مسند احمد، تحقیق احمد شاکر، حدیث ۱۹۵؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۴، ط بیروت؛ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳.

<sup>48</sup> . تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۵.

<sup>49</sup> . سوره اسراء، آیه ۷۸.

زوال خورشید، نماز را بجای آور.» این با وحی قرآنی آمده بود. همراه با این وحی قرآنی، جبرئیل بیان می کرد که نحوه اقامه نماز چنین است. این سخن از سخنهای مهمی است که گره‌هایی را در شناخت حدیث، باز می کند.

ابن مسعود می گوید: «هفتاد سوره از دهان پیامبر صلی الله علیه و آله فرا گرفتیم.»<sup>50</sup> مثلاً وقتی آیه نازل می شد که: **وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ**، پیامبر صلی الله علیه و آله به او می فرمود که اینها بنی امیه هستند.

بدین گونه، مصاحف صحابه، همراه با بیانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر قرآن و درباره هر آیه شنیده بودند، نوشته می شد.

ابن مسعود، آنچه از بیان آیات، از پیامبر شنیده بود، نوشته بود و آن صحابی دیگر، در مصحف دیگری آنچه درباره سوره‌های دیگر شنیده بود، نوشته بود.

در مسند احمد، آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد، **كَانَ يُعَلِّمُنَا عَشْرَ آيَاتٍ، عَشْرَ آيَاتٍ؛** یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله ده آیه به ما تعلیم می کرد. **لَا تَتَعَدَّاهَا حَتَّى نَعْلَمَ مَا فِيهَا مِنَ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ؛**<sup>51</sup> از آن ده آیه نمی گذشتیم مگر زمانی که علم و عمل آن آیات را به خوبی یاد گرفته باشیم. مثلاً اگر از داستان پیامبران ذکر شده بود، داستان آن پیامبر را می گفت؛ یا اگر آیه مربوط به قیامت بود، این را که روز قیامت چگونه است، بیان می فرمود. اگر درباره احکامی مانند وضو و نماز و تیمم بود، عمل را یاد می داد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ قرآنی را تبلیغ نفرموده، مگر آنکه وحی بیانی هم با آن بوده است و همراه آن به امت، ابلاغ شده است.

وحی بیانی، همان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله برای ماست. این وحیهای بیانی پیامبر صلی الله علیه و آله، مخالف با سیاست خلفا بوده است. به عنوان نمونه، در باب آیه **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ؛** ای مؤمنان صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید»، در صحیح بخاری آمده است که منظور، ابوبکر و عمر بودند.<sup>52</sup>

خوب، این با سیاست خلفا درست در نمی آمد؛ از این نمونه‌ها بسیار است، یکی دو تا هم نیست.

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، دو گونه نوشته قرآنی وجود داشت: یکی آنچه که صحابه خودشان هر چه که می شنیدند – از قرآن و تفسیر آن – به اختیار خود می نوشتند؛ دیگری آنچه که پیامبر دستور می داد می نوشتند. بدین ترتیب که آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد، آن حضرت هر یک از صحابه نویسنده را که در دسترس بود، می طلبیدند و آنها آن وحی قرآنی و وحی بیانی (هر دو) را بر روی هر چه که نزدشان بوده است (مثل: تخته و کاغذ و کتف گوسفند و پوست و غیره)، می نوشتند.

من تا 29 نویسنده وحی در تاریخ نبی اکرم صلی الله علیه و آله دیده‌ام؛<sup>53</sup> نه اینکه اینها کُتَب باشند، یعنی هر یک کاتب

<sup>50</sup>. مصاحف ابن ابدان، ج ۱، ص ۱۵.

<sup>51</sup>. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۱۰؛ تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۲۷؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۴۶؛  
بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۶. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: القرآن الکریم و روایات المدرستین،  
السید مرتضی العسکری، شركة التوحيد للنشر، تهران، ج ۱، ص ۱۵۷.

<sup>52</sup>. صحیح بخاری، طبع البُغاء، ج ۴، حدیث ۴۱۰۹ و ج ۶، حدیث ۶۸۷۲، در شأن نزول این آیه  
سوره حجرات، آیه ۲.

<sup>53</sup>. عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۹۱.

خاص پیامبر بوده باشند. خیر. کاتب پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از علی علیه السلام کس دیگری نبوده است. بلکه اینها کسانی بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را برای نوشتن وحی می طلبید و هر کدام از آنها آنجا حاضر بود، برای رسول خدا می نوشت.

وحی الهی، گاهی روی تخته یا کاغذ نوشته می شد، گاهی روی پوست، گاهی روی کتف گوسفند و گاو و شتر. این نوشته ها در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرد که وقتی از کفن و دفن من فارغ شدی، اینها را جمع آوری کن.<sup>54</sup>

جمع کردن آنها هم این طور بود که حضرت امیر علیه السلام تخته ها و پوستها را سوراخ می کرد و از میانشان نخ می دوایند. ایشان این کار را از صبح چهارشنبه شروع کرد (چون تجهیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا شب چهارشنبه طول کشید) و صبح جمعه به اتمام رساند. سپس با کمک قبر، این مصحفی را که در آن، تمام قرآن و تمام وحی بیانی بود، به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله برد.

با در دسترس بودن چنین مصحفی، دیگر امکان نداشت ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و ... خلیفه بشوند. خلفا رو به روی امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند و گفتند: «ما قرآن گرد آورده تو را لازم نداریم، ما قرآن داریم.» راست هم می گفتند و قرآن (بدون وحی بیان) را داشتند. حضرت فرمود: «دیگر این قرآن را نمی بینید.»<sup>55</sup> و آن قرآن، الان نزد حجت بن الحسن (عج) است. و این، همان کتابی است که در احادیث آمده است وقتی حضرت حجت (عج) ظاهر می شود، می دهد تا اصحابش - که ایرانی اند - آن را در مسجد کوفه درس بدهند. (البته ناگفته نماند که از زمان شیخ طوسی تا امروز هم، علما و فقهای نجف، ایرانی بوده اند.) کتاب جدیدی که روایات ما می گویند حضرت حجت (عج) می آورد، این قرآن است.

حال ببینیم که با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه کردند. ابوبکر دستور داد تا قرآن را مجرد از وحی بیانی بنویسند. این جمع آوری، در زمان ابوبکر شروع شد و در زمان عمر، تمام شد. عمر، آن قرآن را نزد حفصه گذاشت<sup>56</sup> و شروع کرد به منع کردن از نشر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله.

**عمر با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه کرد؟**

اولاً: منع روایت کردن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله

به عنوان مثال، سه صحابی (به نامهای عبدالله بن مسعود، ابودرداء و ابو مسعود انصاری) که در خارج مدینه به خلاف میل خلیفه، حدیث روایت می کردند، آنها را به مدینه جلب کرد و از این شهر ممنوع الخروج نمود و تا پایان عمر خویش اجازه

<sup>54</sup> . بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۸ و ۵۲، به نقل از تفسیر قمی، ص ۷۴۵؛ عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۱۶؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۴۱؛ الاتقان للسیوطی، ج ۱، ص ۵۹.

<sup>55</sup> . تفسیر الشہرستانی، المقدمة، الورقة، ۱۵ أ.

<sup>56</sup> . المصاحف، ج ۱، ص ۹؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۲-۲۶۳؛ منتخب الکنز، بهامش مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۹۰.

نداد از مدینه خارج شوند.<sup>57</sup>

در مقدمه سنن ابن ماجه آمده که:

قرظه<sup>58</sup> بن کعب می گوید: عمر، ما را به عنوان کارگزاران دولتی در کوفه تعیین کرد و با ما تا بیرون مدینه آمد. گفت: «می دانید برای چه شما را بدرقه کردم؟» گفتیم: «برای اینکه ما صحابی پیغمبریم.» گفت: «وَإِنَّ مَعَ ذَلِكَ لِحَاجَةً لِّأَنَّكُمْ تَأْتُونَ أَهْلَ قَرْيَةٍ، لَهُمْ دَوِيُّ الْقُرْآنِ كَدَوِيِّ النَّحْلِ لَا تَشْعَلُوهُمْ بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ؛<sup>59</sup> علاوه بر این، مرا هدف دیگری هم هست و آن اینکه شما به شهری می روید که مردم آنجا صدای قرآن خواندنشان مانند صدای زنبوران عسل در کندوست. آنها را با روایت کردن حدیث رسول خدا مشغول نکنید.»

نوشته اند که از قرظه درباره حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدند، می گفت: «عمر، نهیمان کرده است.»<sup>60</sup> این نهی کردن عمر (که من در جلد اول و دوم معالم المدرستین درباره آن مطالبی نوشته ام و در سیره عمر بن الخطاب در تاریخ طبری هم آمده) تا به حدی رسید که اباحصین می گوید: عمر، هر کسی را که به عنوان والی به جایی می فرستاد، همراه او تا بیرون مدینه می رفت و به او سفارش می کرد که مبدا از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث روایت کند و می گفت که من در ثواب این کار با شما شریکم!<sup>61</sup>

## ثانیا: منع پرسش از تفسیر قرآن

عمر فقط به چند نفری در مدینه اجازه داد تا حدیث روایت کنند. این چند نفر، عبارت بودند از:

### 1. أم المؤمنین عایشه<sup>62</sup>

2. کعب الأحبار یهودی: کعب الأحبار همان کسی است که وقتی بیت المقدس فتح شد، از یمن به مدینه آمد و اظهار اسلام کرد و می خواست به بیت المقدس برود. عمر، او را در مدینه نگه داشت و سخنران رسمی دربار خلافت شد.<sup>63</sup>

<sup>57</sup> تذكرة الحفاظ ذهبي، ج 1، ص 7؛ شرف اصحاب الحديث خطيب بغدادی، ص 87؛ تاریخ ابن عساکر، تحقیق سکینه الشهابی، ج 31، ص 280.

<sup>58</sup> قرظه بن کعب الانصاری خزرجی، از صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله است در غزوه احد، و غزوات پس از آن شرکت داشت. یکی از ده نفری است که عمر، ایشان را به همراه عمار یاسر به هنگام خلافت خود به کوفه فرستاد. در فتح ری که به سال 23 هجری صورت گرفت، حضور داشت و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام هنگامی که از کوفه به بصره در جنگ جمل حرکت کرد، قرظه را به عنوان والی کوفه قرار داد و عاقبت به هنگام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفت. به نقل از اسد الغابه، ج 4، ص 203.

<sup>59</sup> سنن ابن ماجه، المقدمة، باب التوقی فی الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و آله، ج 1، ص 12.

<sup>60</sup> مستدرک الحاکم، ج 1، ص 102.

<sup>61</sup> تاریخ طبری، طبع اروپا، ج 5، ص 2741.

<sup>62</sup> طبقات ابن سعد، ج 8، ص 375. همچنین رجوع کنید به جلد دوم از کتاب احادیث أم المؤمنین عائشه، که من در آغاز ثابت کرده ام که کسی در تاریخ اسلام به قدر او بر پیامبر خدا دروغ نبسته و کسی به قدر او درباره سیره پیامبر صلی الله علیه و آله خلاف واقع نگفته است و متأسفانه همگان - غیر از پیروان مکتب اهل بیت علیه السلام - سیره پیامبر صلی الله علیه و آله را از احادیث عائشه می گیرند.

<sup>63</sup> أبواسحاق کعب بن ماتب ملقب به کعب الأحبار یا کعب الخیر، اصلاً یهودی بود و از بزرگان علمای یهود به شمار می رفت. ابن سعد، ج 7، ق 2، ص 156 ابتدا در ین بود و در



### 3. تمیم داری: تمیم داری کسی است که از راهبان نصارا بود، او سخنگوی رسمی قبل از نماز جمعه شده بود.<sup>64</sup>

اینها حدیث روایت می‌کردند و کس دیگری در زمان عمر، حق حدیث روایت کردن نداشت.<sup>65</sup> عمر، سایر صحابیان را از

---

همانجا در زمان ابوبکر اسلام آورد. به هنگام خلافت عمر به مدینه آمد تا از آنجا به بیت‌المقدس برود و در آنجا ساکن شود. لکن به اصرار عمر در مدینه ماند. او همیشه از تورات به عنوان «کتاب خدا» نام می‌برد با اینکه در آن روز بنا به صریح قرآن کریم (سوره بقره، آیه ۷۵، ۱۵۹) تورات تحریف شده و دیگر، کتاب آسمانی خالص نبود. در زمان عثمان وقتی که کار حکومت دگرگون شد، کعب از مدینه به شام رفت و به معاویه پیوست. کعب الأحبار، کوششی تام داشت تا اخبار یهود را در میان مسلمانان نشر نماید و متأسفانه در این کار موفق شد و دروغهای وی درباره مدح و ثنای اهل کتاب و قبله آنها بیت‌المقدس، و تفسیر آیات قرآن کریم به کتب تفسیر و حدیث و تاریخ اسلامی مانند تفسیر طبری، تفسیر الدر المنثور سیوطی، تفسیر قرطبی، تاریخ ابن کثیر و نظایر آن راه یافت. کعب شاگردانی هم تربیت کرد تا در انتشار یهودیت او را یاری دهند از جمله این شاگردان عبدالله بن عمرو بن عاص و ابوهریره ذوسی است. عمرو عثمان و معاویه در ترویج کتب کعب بسیار کوشیدند و بدین منظور پیوسته از او در زمینه مبدأ خلق و قضایای معاد و تفسیر قرآن سؤال می‌کردند. سرانجام کعب در سال ۳۵ هجری. در سن ۱۰۴ سالگی در شام وفات یافت. برای آشنایی تفصیلی با کعب الأحبار رجوع کنید به: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۶، ص ۱۰۳-۱۲۲.

64. أبو رقیة تمیم بن أوس بن خارجة الداری، اصلاً نصرانی بود، در سال نهم از هجرت، به مدینه آمد و مسلمان شد. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰۴ راهب اهل فلسطین و عابد مردم آنجا بود. (الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۱۸۶، ترجمه شماره ۸۲۷) و از علما و دانایان به تورات و انجیل به شمار می‌رفت. (تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۱۱ چاپ اول حیدرآباد) بنا به روایت صحیح بخاری (کتاب الوصایا، ج ۴، ص ۱۳ و ۱۴، چاپ عبدالحمید) سبب مسلمان شدن تمیم داری آن بود که به هنگام سفری بخاری، با عدی بن بدهاء و مردی از بنی‌سهم، همراه می‌شود و در راه مرد سهمی درمی‌گذرد و اموالش را به این دو می‌سپرد تا به خانواده اش بازگردانند و صورت اموال خود را نیز بخیر از آن دو در میان کالاهای می‌گذارد. این دو خیانت می‌کنند و بهترین اموال مرد سهمی و از جمله جام نقره‌ای طلاکاری شده‌ای را که سیصد مثقال طلا در آن به کار رفته بود برای خود برمی‌دارند و به هنگامی که ورثه مرد متوجه می‌شوند، این دو به دروغ در حضور پیامبر قسم می‌خورند که از این امر بی‌خبرند. بالآخره حقیقت آشکار می‌گردد و آیات ۱۰۶ و ۱۰۷، سوره مائده در قلع تمیم داری و عدی بن بدهاء نازل می‌شود و آنها به خیانت خویش اعتراف می‌کنند. در این مرحله پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حکم کردند که آن دو باید جام یا پول آن را به ورثه مرد سهمی بازگردانند. سپس به تمیم فرمودند: «وای بر تو ای تمیم! اسلام بیاور تا خداوند از تو درگذرد» و بدین ترتیب، تمیم، مسلمان می‌شود.

در عصر خلافت عمر بن الخطاب، تمیم داری مورد عنایت ویژه وی قرار گرفت. عمر او را «خیر اهل المدینه؛ بهترین فرد مدینه» (الاصابة، ج ۳، ص ۴۷۳، چاپ ۱۳۵۸ قاهره) و «بهترین مؤمن» (سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۶، چاپ بیروت ۱۴۰۱) نامید. و بدو مأموریت داد که در روز جمعه هر هفته به عنوان خطیب قبل از نماز جمعه، برای عموم مسلمانان مدینه سخنرانی کند.

در زمان حکومت عثمان، تمیم داری موظف شد تا هفته‌ای دو روز به این کار بپردازد. (تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۳۶۰) خلیفه ثانی، تمیم داری را ملحق به اهل بدر کرد و او در کنار پیشقدمان و بزرگان اسلام قرار گرفت و از بیت المال به او، پنج هزار درهم اختصاص یافت. (فتوح البلدان، ص ۵۵۶، چاپ مصر) هنگامی که عمر دستور داد تا نمازهای مستحب و نافله ماه رمضان به جماعت خوانده شود سال ۱۴ هجری دو نفر را به امام جماعت منصوب داشت که یکی از آنها تمیم داری بود. او با لباسی که به هزار درهم خریده بود به نماز حاضر می‌شد و بر مسلمانان امامت می‌کرد. (تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۴۷۹) تمیم داری تا پایان خلافت عثمان در مدینه بود و به نشر اسرائیلیات می‌پرداخت. پس از قتل عثمان به شام فرار کرد و در سال چهل هجری در آنجا از دنیا رفت. برای آشنایی بیشتر با تمیم داری رجوع کنید به: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۶، ص ۸۳ - ۹۹.

65. البته عبدالله بن عباس نیز جزو کسانی بود که اجازه نقل حدیث و حتی تفسیر قرآن داشت. برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به: القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۴۲۰ - ۴۷۲.

نقل حدیث پیامبر، ممنوع کرده بود.

### ثالثاً: منع تفسیر قرآن

این داستانی که می‌آورم، در چند کتاب اهل سنت هست.<sup>66</sup>

کسی به نام صبیغ بن عسل تمیمی از اشراف قبیله تمیم بود که در اسکندریه، از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در آنجا بودند، تفسیر قرآن می‌پرسید.

عمرو عاص، عمر را خبر کرد. عمر گفت: «او را با پیک حکومتی نزد من بفرست.» وقتی صبیغ به همراه پیک به مدینه رسید، عمر، او را نشاناد و با عرجونی (خوشه خرمایی که خرمایش را کنده باشند) که نزدش بود، آنقدر به سر او زد که گفت: «یا امیر المؤمنین! حَسْبُكَ قَدْ ذَهَبَ الَّذِي كُنْتُ أُجِدُّ فِي رَأْسِي؛ بس کن، آنچه را در سر خود می‌یافتم از سر من بیرون رفت.» و وقتی بلند شد، خون از سر او به دامنش و از دامن پیراهن عربی‌اش به زمین می‌چکید. برای بار دوم هم عمر، او را طلبید. این دفعه او را روی زمین خوابانید؛ صد تازیانه به پشت او زد که از پشتش خون جاری شد. دفعه سوم که او را آوردند، گفت: «یا امیر المؤمنین إن كنت تُريدُ قَتْلِي فاقْتُلْنِي قِتْلًا جَمِيلًا؛ اگر می‌خواهی مرا بکشی، بی‌زجر و آزار بکش!»

عمر، او را به بصره، نزد ابو موسی اشعری - والی بصره - فرستاد و به او دستور داد که مردم را از سخن گفتن با او منع کند.

این شخص به مسجد که وارد می‌شد، هر جا که می‌نشست مردم از گردش پراکنده می‌شدند. و آنجایی که در مسجد می‌ایستاد، کسی پهلوی او نمی‌ایستاد. پس از مدتی نزد ابوموسی آمد و از حال خود شکایت کرد و از او خواست تا نزد خلیفه وساطت کند تا این منع برطرف شود. ابوموسی وساطت کرد و آزاد شد.<sup>67</sup>

پس این چنین از نشر حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جلوگیری کردند. از این بالاتر هم کرده‌اند.

در شرح احوال قاسم بن محمد بن ابی‌بکر در طبقات ابن سعد آمده است که عمر، بالای منبر، اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را قسم داد که هر که حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نوشته، بیاورد. اصحاب نمی‌دانستند که چه نیتی دارد. از صحابه هر که حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته بود، آورد. وقتی آوردند همه را جمع کرد و در آتش سوزانید.<sup>68</sup>

خلیفه دوم اینگونه از نشر احادیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله جلوگیری کرد و فقط به سه نفر اجازه نشر حدیث داد که عبارتند از:

- عایشه

- تمیم داری (که اصلاً راهب نصرانی بود)

- کعب‌الأحبار یهودی (که تظاهر به اسلام کرده بود)

به ابن عباس هم اجازه داده بود. البته دیدگاه دستگاه خلافت را در روایت حدیث پیامبر به ایشان فهمانیده بود و برای ایشان معین کرده بود که چه

<sup>66</sup> . از جمله در: الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۱۱؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۵۴ - ۵۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۳۱-۲۳۲؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۷، ص ۲۹.

<sup>67</sup> . القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۷.

<sup>68</sup> . طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰.

حرفهایی بزنند؛ «إِنَّ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ: أَلْقُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا فِي مَا يُعْمَلُ بِهِ؛ ٦٩ عمر همواره می گفت: روایت کردن از رسول خدا را کم کنید مگر در امور عملی.» (مثل اینکه پیامبر چگونه وضو می گرفت یا چگونه نماز می خواند.) لذا ابن عباس غیر از تفسیر آیاتی که درباره جهنم و بهشت و اینها بود، چیز دیگری نمی گفت. این، رفتار عمر بود با کتابت احادیث. دیگر چیزی از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله نمانده بود، مگر آنهایی که نزد صحابه، در مصاحف (یعنی قرآنهای با تفسیر) بود.

درباره جمع آوری قرآن در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین نوشته ام که عمر، قرآنی دید که در حاشیه اش بیان پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ آنجا را با قیچی برید و حدیث پیامبر (وحی بیانی) را جدا کرد که باقی نماند. ٧٠

عمر که مُرد، عثمان، آن قرآن بی وحی بیانی (قرآن جمع آوری شده بی تفسیر) را از حفصه گرفت و دستور داد هفت نسخه از روی آن نوشتند و شش نسخه از آن را به مکه، یمن، دمشق، حمص، کوفه و بصره فرستاد. یک نسخه را هم نزد خود در مدینه نگاه داشت. ٧١ قرآنی را که آوردند (نسخه حفصه)، غلط املائی داشت. عثمان گفت: «فِيهِ لَحْنٌ سَتُقِيمُهُ الْعَرَبُ بِالْأَسِنَّةِ؛ ٧٢ در این قرآن غلط املائی وجود دارد که عرب آن را با زبان خودش درست خواهد خواند.» معنای این جمله، درست فهمیده نشده است. «لحن» یعنی غلط املائی. مسلمانها آن غلطهای املائی را هم تا امروز در نوشتن قرآن نگاه داشته اند. این قرآنی که امروز بین مسلمانها هست، همان قرآنی است که در زمان عثمان با همان غلطهای املائی نوشته شده بود. مانند کلمه «رحمان» که به صورت «رحمن» نوشته شده، یا کلمه «بسطه» که به صورت «بسطه» نوشته شده است. ٧٣

اینکه گفته اند عثمان قرآن را جمع کرده، من در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین ثابت کرده ام که اشتباه است. ٧٤

قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله با وحی جبرئیل جمع شده است

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ... ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ؛ ٧٥

جمع کردن و خواندن قرآن برعهده ماست ... سپس بیان و توضیح آن نیز برعهده ماست.

اولین بار، قرآن را خدا در سینه پیامبر صلی الله علیه و آله جمع کرد و هر سال، ماه رمضان، جبرئیل با پیامبر صلی الله علیه و آله قرآنی را که نازل شده بود،

٦٩ . تاریخ ابن کثیر، ج ٨، ص ١٠٧.

٧٠ . کنز العمال، ج ٢، ص ٢٠٤، حدیث ٣٠٢٣، طبع دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد، ١٣٦٤ هجری.

٧١ . تاریخ الاسلام ذهبی، ج ٢، ص ١٤٤-١٤٥.

٧٢ . الدر المنثور، ج ٢، ص ٢٤٦؛ کنز العمال، ج ٢، ص ٣٧٢؛ منتخب کنز، ج ٢، ص ٥١، به نقل از مصاحف ابن ابی داود و مصاحف ابن انباری.

٧٣ . نمونه های دیگر: لسنفعلن به صورت لسنفعا نوشته شد در سوره علق، آیه ١٥؛ لیکونن به صورت لیکونا نوشته شد در سوره یوسف، آیه ٣٢. یا لیت به صورت یلیت نوشته شد در سوره زخرف، آیه ٣٨. یعیسی نوشته شد در سوره آل عمران، آیه ٥٥. شرکاء به صورت شرکوا نوشته شد در سوره مائده، آیات ١١٠ و ١١٦. لشیء به صورت لشأئ؛ نوشته شد در سوره کهف، آیه ٢٣. بایئد به صورت بایئد نوشته شد در سوره ذاریات، آیه ٤٧.

٧٤ . القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ٢، ص ٧١-٩٥.

٧٥ . سوره قیامت، آیات ١٧ و ١٩.

مقابله می کردند و در سال وفات پیامبر صلی الله علیه و آله دو بار بین جرئیل و پیامبر صلی الله علیه و آله مقابله شده است. ۷۶ قرآن را در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله صدها صحابی - که خود قرآن را از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته بودند - نوشته بودند ۷۷ و هزارها نفر حفظ کرده بودند ۷۸ و هیچ کم و زیاد نشده است. ۷۹ چیزی که هست، حدیث (یعنی وحی بیانی یا به عبارتی تفسیر) را حذف کردند و این قرآنی که در دست ماست، از زمان عثمان نوشته شده است؛ نه اینکه عثمان، قرآن را جمع کرده باشد. قرآن را پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر هم جمع نکردند؛ قرآن را خدا جمع کرده است.

این روایتها (که جمع را به دیگران نسبت می دهند) همه دروغ است و در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین، (باب جمع القرآن) این امر ثابت شده است.

مثلاً اینکه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»، ۸۰ در بیان آیات مربوط به «نساء النبی» آمده است، حکمتی دارد و آن، این است که دانسته شود که خطاب: «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» ۸۱ شامل حضرت زهرا(س) نمی شود. ایشان به نص این آیه، معصومه مطهره است. و آیه یاد شده به دستور خدا در بین این آیات آورده شده است.

یک آیه و یا یک کلمه قرآن، جابه جا نشده و تغییر پیدا نکرده است. روایات تحریف را هم باید بگویم یا اصلاً صحت ندارند یا معنای آنها را نفهمیده ایم. جابه جا شدن یک کلمه قرآن، مانند این است که بگویم چشم را می شود به جای گوش گذاشت؛ امکان ندارد؛ چون با تغییر جای آیات و کلمات، معنا تغییر می کند.

سوره های قرآنی وزن دارند، من و زنشان را درک می کنم ولی نمی توانم بیان کنم. با تغییر کلمات، وزن و معنی آنها دگرگون می شود. سوره های قرآن، مثل شعر در زمان قبل از خلیل بن احمد هستند؛ که وزن دارند اما هنوز مردم به درستی آن را تشخیص نداده اند. یک کلمه قرآن، کم و زیاد و پس و پیش نشده است، هر کلمه در جایگاه خودش بین سایر کلمات قرار گرفته و با دیگر کلمات و با کل آیه و سوره، هماهنگ است. بنابر آنچه تا اینجا بیان شد، دستگاه خلافت، اول، احادیث را جمع کردند و سوزانیدند و پس از آن خلیفه سوم، عثمان، قرآن را - که شامل وحی بیانی نیز بود و «مصحف» نامیده می شد - همه را جمع کرد و سوزانید. فقط یک نفر مصحفش را نداد و او عبدالله بن مسعود بود.

پس در زمان عثمان هم جمع آوری مصاحف، شدت پیدا کرد. صحابیانی که علیه عثمان قیام کرده بودند، از قرآن استفاده می کردند. عبدالله بن مسعود که «مقرئ» ۸۲ اهل کوفه بود، در کوفه با ولید (والی آنجا) درگیر شد. ابن مسعود، آیه: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» ۸۳ را می خواند و می گفت که

۷۶ . مسند احمد، ج ۶، ص ۲۸۲؛ سنن ابن ماجه، ص ۵۱۸، حدیث ۱۶۲۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۵، حدیث ۹۸ و ۹۹.

۷۷ . القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۱، ص ۱۳۰ - ۲۱۸.

۷۸ . همان.

۷۹ . القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۹۵ - ۱۲۱.

۸۰ . سوره احزاب، آیه ۳۳: «خداوند جز این نمی خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

۸۱ . سوره احزاب، آیه ۳۳: «ای زنان پیامبر... همچون دوران جاهلیت نخستین، در میان مردم ظاهر نشوید.»

۸۲ . مقرئ یعنی کسی که قرآن را با وحی بیانی تفسیر تعلیم می کند.

این آیه درباره ولید نازل شده است. ۸۴ لذا عثمان، مصاحف صحابه را گرفت و همه را سوزانید، مگر ابن مسعود که مصحفش را نداد و چه‌ها که بر سرش نیامد! و چه دروغها که به مصحف او نسبت ندادند. بنی‌امیه برای شکستن شخصیت ابن مسعود، دروغهایی بر او و بر مصحفش بستند؛ از جمله مثلاً می‌گفتند که در مصحف او «معوذتین» نیامده است. ۸۵

این قرآنی که نزد ماست، همان قرآنی است که بر پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده و هیچ کم و زیاد و جابه‌جایی (در کلمات) ندارد. فقط کاری که کردند، وحی بیانی را از آن جدا کردند چنانچه قبلاً کتابت و روایت حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را هم منع کرده بودند. فقط در زمان خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام (سالهای 36 - 40 هجری) و زمان عمر بن عبدالعزیز (سالهای 99 - 101 هجری) کتابت حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مجاز بود. ۸۶ بعد که عمر بن عبدالعزیز را هم خود بنی‌امیه سم دادند و کشتند، دوباره نوشتن حدیث ممنوع شد، تا سال 143 هجری. ۸۷ حتی احادیثی هم ساختند که پیامبر فرموده «لا تکتبوا عتی و من کتب عتی غیر القرآن فلیمحه؛ از من روایتی ننویسید و هر کس از من چیزی غیر از قرآن را بنویسد باید آن را از بین ببرد.» ۸۸

در تاریخ الخلفاء سیوطی (در احوال ابوجعفر منصور) و در تاریخ الاسلام ذهبی (در تاریخ سال 143 هجری) آمده است که اجازه نوشتن حدیث، در عصر منصور داده شد. سیره و حدیث و تفسیر و ... از آن زمان نوشته شد. ۸۹ پس احادیث رسول خدا در مکتب خلفا، به مدت 130 سال، سینه به سینه نقل شده است.

حدیث پیامبر در زمان خلافت علی علیه‌السلام و معاویه حضرت امیر علیه‌السلام دو کار کرد: یک خدمت قرآنی کرد که علم «نحو» را برای حفظ قرآن وضع کرد. ۹۰ کار دیگر حضرت امیر علیه‌السلام

---

۸۳ . سوره حجرات، آیه ۶: «اگر شخص فاسقی خبری را برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید.»

۸۴ . تفسیر طبری، ج ۲۶، ص ۷۸؛ تفسیر سیوطی، ج ۶، ص ۸۸-۹۲.

۸۵ . الاتقان، ج ۱، ص ۸۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۲۹ و نیز رجوع کنید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۱۰۴ - ۱۰۶. مراد از معوذتین، دو سوره «ناس» و «فلق» می‌باشد.

درباره شأن عبداللّه بن مسعود در نزد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بدرفتاری عثمان و بنی‌امیه با وی نیز رجوع کنید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۴۶۶ - ۴۷۰ و احادیث أم المؤمنین عائشه، ج ۱، ص ۱۱۳ - ۱۱۷، طبع پنجم، ۱۴۱۴ هجری.

۸۶ . سنن دارمی، مقدمه، ص ۱۲۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۴۴۷، طبع بیروت؛ مصنف عبدالرازق، ج ۹، ص ۳۳۷، طبع هند، ۱۹۷۰ م؛ اخبار اصبهان ابو نعیم، ج ۱، ص ۳۱۲؛ تدریب الراوی سیوطی، ص ۹۰؛ فتح الباری، باب کتابة العلم، ج ۱، ص ۲۱۸.

۸۷ . معالم المدرستین، ج ۲، ص ۵۷، طبع اول، ۱۴۱۲ هجری.

۸۸ . صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۷؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲، ۳۹ و ۵۶.

۸۹ . تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۶۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶، ص ۶.

۹۰ . طبقات النحویین، ابی‌الاسود، ص ۱۳؛ فهرست ابن ندیم، المقالة الثانیة، الفن الاول من اخبار النحویین، ص ۵۹ - ۶۰ و ط. الجديدة، ص ۴۵؛ و فیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۱۶؛ الهدایة و النهایة ابن کثیر، ج ۸، ص ۳۱۲؛ الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۰۲ و ط. سیاسی، ج ۱۱، ص ۱۰۱، تاریخ ابن عساکر ترجمة ابی‌الاسود الدؤلی؛ معجم الادباء، ج ۱۴، ص ۴۹؛ نزهة الالباد فی

این بود که صحابیانی را که در کوفه بودند و تعداد آنها به 1800 نفر می‌رسید آزاد گذاشت (بلکه در بعضی مواقع تشویق کرد، مثل حدیث غدیر) تا حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را روایت کنند. ۹۱

و این احادیث صحیحی که در صحیح بخاری و مسلم و جاهای دیگر هست از زمان حضرت امیر علیه‌السلام است. مثلاً در صحیح مسلم آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام گفت: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي». ۹۲

معاویه که حاکمیت پیدا کرد، دید معارف اسلام و فضای عالم اسلام، علیه اوست و احادیث در بیان فضیلت حضرت امیر علیه‌السلام زیاد منتشر شده است. لذا دستور داد که هیچ حدیثی درباره ابوتراب علی علیه‌السلام و فرزندانش نقل نشود. ۹۳

حالا چه کار کردند؟ یک نمونه از تناقضهای پدید آمده در حدیث را بیان می‌کنم. ۹۴

در روایات مکتب خلفا در تفسیر طبری و تاریخ طبری هست که وقتی آیه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» ۹۵ نازل شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد بنی‌عبدالمطلب آمدند و به ایشان فرمود: «أَيُّكُمْ يُؤَاؤِرُنِي عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؟» کدام یک از شما مرا در این امر یاری می‌کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟» هیچ کس قبول نکرد. علی علیه‌السلام که در آن موقع نوجوان بود، گفت: «أنا يا نبيَّ الله؛ من ابي رسول خدا.» حضرت، او را بلند کرد و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا؛ این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست. پس سخنتان را بشنوید و اطاعت کنید.»

بنی‌عبدالمطلب بلند شدند و رفتند و ابوطالب را مسخره کردند که: «قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِأَخِيكَ وَ تُطِيعَ؛ به تو دستور داد که سخن پسرت را بشنوی و از او اطاعت کنی.» ۹۶

اما ابوهزیره می‌گوید که وقتی آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر کوه صفا بالا رفت و فرمود: «یا بنی‌عبدمناف! یا

---

طبقات الادباء، ص ۵، ۱۸ - ۲۲ و ۳۰۲؛ انباه الرواة قفطی، ج ۱، ص ۴ - ۶، طبع قاهره، سنة ۱۳۶۹.

۹۱ . تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۰ - ۲۱۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ - ۱۱۹ و ج ۴، ص ۳۷۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵. نیز رجوع کنید به معالم المدرستین طبع پنجم، ج ۱، ص ۴۹۹ - ۵۰۰؛ نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۴، ص ۱۸۸ - ۱۸۹.

۹۲ . صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، باب فضائل علی بن ابی طالب. در صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰۰، باب مناقب علی بن ابی طالب نیز همین روایت آمده است. فقط عبارت آخر آن چنین است: الا انه ليس نبي بعدي.

۹۳ . شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۱۵ - ۱۶.

۹۴ . و برای مطالعه نمونه‌های بیشتر به دو جلد کتاب احادیث أم المؤمنین عائشه و ترجمه اش نقش عایشه در تاریخ اسلام مراجعه کنید.

۹۵ . سوره شعراء، آیه ۲۱۴: و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن.

۹۶ . تاریخ طبری، طبع اروپا، ج ۱، ص ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲؛ و ابن عساکر، تحقیق محمودی، ج ۱، ص ۸۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۲؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳. ناگفته نماند که طبری در کتاب تاریخ خود - چنانکه نقل شد - روایت را به طور کامل نقل کرده است لکن در کتاب تفسیر خود - ذیل آیه یاد شده - ضمن نقل روایت، الفاظی را که درباره وصایت و خلافت امیر المؤمنین علیه‌السلام است انداخته و به جای آن، الفاظ مبهمی - کذا و کذا - گذارده است. او سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را این چنین نقل می‌کند: «ان هذا أخي و کذا و کذا!»

بنی عبدالمطلب! یا صفیه بنت عبدالمطلب! یا فاطمه بنت محمد! یا عائشه بنت ابیبکر! اِنّی لا املک لکم من اللّٰه شیئا. ۹۷

ابوهریره در سال فتح خیبر با کشتی‌یی که جعفر بن ابی طالب و یاران او را از حبشه به یمن آورد، از آنجا به مدینه آمده بود. اینها در فتح خیبر به سپاه اسلام رسیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله هم از غنایم خیبر به آنها داد.

أبو هریره در زمان نزول آیه «وَ اَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْاَقْرَبِینَ»، کجا بود که این قضیه را روایت بکند؟ حضرت زهرا(س) در سال پنجم بعثت به دنیا آمده است. ۹۸ این آیه در سال سوم بعثت نازل شده است. در این سال، حضرت زهرا(س) و عایشه به دنیا نیامده بودند.

امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ کَانُوا یُکَذِبُونَ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاَسْرَآءُ؛ سَهْ نَفْرٌ بُوْدُوْنَ کِهْ بَرِ رَسُوْلِ خَدَا دَرُوْعٌ مِی بَسْتَنْد کِهْ اَنّھَا عِبَارَتَنْد اَز: ابوهریره و انس بن مالک و یک زنی» (که روشن است منظور کیست) ۹۹

این سه تا را در نظر داشته باشید. خرابکاری‌یی که این سه نفر در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله کردند، کسی نکرده است. ۱۰۰ این احادیث دروغی که امروز داریم، بیشتر در زمان معاویه وضع شده است.

مدائنی در کتاب الأحداث می‌نویسد:

معاویه پس از به دست آوردن خلافت، فرمانی بدین مضمون به همه کارگزاران خویش نگاشت:

هر کس چیزی را در فضل ابوتراب و خاندانش بازگوید حرمتی برای خون و مالش نیست و خونس هدر خواهد بود!

دیگر بار معاویه به کارگزاران خویش در تمام آفاق، طی فرمانی نوشت: شهادت هیچ یک از شیعیان علی و خاندانش را نپذیرند. و نیز فرمان داد: هر که را که از دوستان عثمان و علاقه‌مندان اوست و آن کسانی را که روایاتی در فضیلت وی نقل می‌کنند و در سرزمین تحت فرمانروایی شما زندگی می‌کنند بشناسید و به خود نزدیکشان گردانید و اکرامشان کنید. آنگاه آنچه را که اینگونه افراد در فضیلت عثمان روایت می‌کنند برای من بنویسید و اسم گوینده و نام پدر و خاندانش را یادآور شوید!

آنچنان این فرمان اجرا گشت و خودفروختگان و هوسرانان برای رسیدن به حطام دنیوی، حدیث جعل کردند که فضایل عثمان فزونی گرفت! زیرا معاویه پول و خلعت و املاک و آنچه در دست داشت، بی‌دریغ، در این راه به کار گرفته بود. هر شخص ناشناخته و بی‌ارزش که نزد کارگزاران معاویه می‌رفت و چیزی را به عنوان حدیث در مقبت و فضیلت عثمان نقل می‌کرد، مورد توجه قرار می‌گرفت؛ نامش را می‌نوشتند و مقام و منزلتی در دستگاه حکومت می‌یافت.

پس از مدتی فرمان دیگر معاویه صادر شد که به کارگزاران خویش دستور داده بود: اینک روایات فضائل عثمان فراوان شده و در همه شهرها به گوش می‌رسد، مردم را دعوت کنید که فضایل صحابه و خلفای اولیه را روایت کنند و حدیثی در فضیلت ابوتراب نباشد مگر آنکه روایتی همانند آن را در فضل خلفای نخستین و صحابه برای من بیاورید یا ضد آن را روایت کنید. ۱۰۱

۹۷ . یعنی: ای فرزندان عبد مناف، ای فرزندان عبدالمطلب، ای صفیه دختر عبدالمطلب، ای فاطمه دختر محمد، ای عایشه دختر ابیبکر، من چیزی را از جانب خدا برای شما تعهد نمی‌کنم. با اندکی تفاوت در الفاظ: سنن النسائی، ج ۶، ص ۲۴۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۱.

۹۸ . بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹، حدیث ۱۳ و ۱۶.

۹۹ . بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۱۷؛ الايضاح، ص ۵۴۱؛ الخصال، ص ۱۹۰، حدیث ۲۶۳.

۱۰۰ . ر.ک: الکافی، ج ۳، ص ۳۴۲؛ التهذیب، ج ۲، ص ۳۲۱.

۱۰۱ . روایت مدائنی در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۵-۱۶ مندرج است.

ابن عرفه معروف به نَفَطَوِيَه می‌نویسد:

«بیشتر احادیث دروغین که فضائل صحابه را بازگو می‌کند در ایام بنی‌امیه ساخته و پرداخته شده است آن هم به خاطر آنکه گوینده و سازنده آن به دستگاه خلافت تقرب یابد.» ۱۰۲

این مختصری بود از تاریخ روایت حدیث در مکتب خلفا.

\*\*\*

حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکتب اهل‌البیت علیهم‌السلام

اما در کتب اهل‌البیت علیهم‌السلام. در نزد ائمه کتابی به نام جامعه وجود داشت که داستانش چنین است:

آنچه بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی می‌شد، آخر شب، علی‌علیه‌السلام نزد ایشان می‌آمد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر او املا می‌کرد. ۱۰۳  
به او فرمود: «بنویس!» عرض کرد: «آیا می‌ترسید که فراموش کنم؟» فرمود: «نه، نمی‌ترسم؛ چون از خدا خواسته‌ام که تو چیزی را فراموش نکنی؛ اما برای شریکان خودت بنویس.» عرض کرد: «شریکان من چه کسانی‌اند؟» حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله به امام حسن‌علیه‌السلام که طفل کوچکی بود - اشاره کرد و فرمود: «این فرزندان، اولین آنهاست.» سپس به امام حسین‌علیه‌السلام - که او هم طفل بود - اشاره کرد و فرمود: «دومی آنها این فرزند است و نه تن از نسل او.» ۱۰۴

حضرت علی‌علیه‌السلام آنچه را بعد از ملاقات قبلی تا ملاقات فعلی به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی می‌شد، بر روی پوست به عمل آمده شتر ۱۰۵ می‌نوشت که اسم این مجموعه، جامعه شد. در روایت آمده است که جامعه هفتاد ذراع ۱۰۶ بوده و هفده نفر از صحابه ائمه تا حضرت رضا علیه‌السلام آن را دیده‌اند. ۱۰۷

ائمه از جامعه و از مصحف علی (یعنی همان قرآنی که وحی بیانی هم داشت و نزدشان بود) برای اصحابشان ۱۰۸ روایت می‌کردند و اصحاب

---

۱۰۲ . همان .

۱۰۳ . در بعضی روایات دیگر آمده که شبانه‌روزی دو بار نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رفتند. الکافی. کتاب فضل‌العلم، ج ۱، ص ۶۴، تصحیح استاد علی‌اکبر غفاری؛ سنن ابن‌ماجه، حدیث ۳۷۰۸ من باب الاستئذان بکتاب الاذن.

۱۰۴ . بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۳۲.

۱۰۵ . پوست شتر را وقتی به عمل می‌آوردند شبیه کاغذهای امروزی می‌شد و قابلیت نوشته شدن پیدا می‌کرد. این پوست را برای نوشته‌هایی به کار می‌بردند که می‌خواستند به مدت طولانی باقی بماند. نمونه‌هایی از این پوست در موزه آستان‌قدس رضوی موجود است که آیات و سوره‌های قرآنی بر روی آنها نوشته شده است.

۱۰۶ . کافی، ج ۱، ص ۲۳۹. حدیث ۱؛ بصائر الدرجات، ص ۱۵۱-۱۵۲؛ واف، ج ۲، ص ۱۳۵. ذراع از سرانگشت وسطی است تا آرنج.

۱۰۷ . معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۴۹-۳۵۹، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هجری.

۱۰۸ . معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۴۵-۳۴۹، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هجری. و نیز ر.ک: فصلنامه علوم حدیث، شماره ۳، ص ۱۴۱، مقاله امیرمؤمنان علیه‌السلام قدیم‌ترین سند حدیثی، محمدصادق نجمی.



می‌نوشتند، تا آنکه تعداد آنها به چهار صد اصل رسید و اصول چهارصدگانه نامیده شد. شاید تعداد آنها بعدها بیشتر هم شده باشد. اصلها کتابهای بسیار کوچکی بوده‌اند. ۱۰۹ دوتای آنها الآن در دانشگاه تهران به نام اصل عُصْفُری وجود دارد. بسیار لازم است که این «اصول اربعمائة» را حوزه‌های علمیه پیدا کنند و سرنوشت و مسیر آنها را در لابه‌لای کتب حدیث بیابند که در کدام کتابها از آن اصل نقل کرده‌اند. این بزرگترین خدمت است. البته باید کافی، استبصار، تهذیب و ... را هم تحقیق کرد و آن هم مهم است. اولین کسی که اصول اربعمائة را جمع‌آوری کرده، و در دست ما موجود است، شیخ کلینی (متوفای 329 هجری) است که چند اصل را در کافی گرد آورده است. کلینی، بیست سال از این شهر به آن شهر، از این ده به آن ده، از نیشابور تا بغداد رفته است و آنچه به دستش رسیده، جمع کرده است. ۱۱۰

دومین کسی که اصول را جمع کرده و خوب هم جمع کرده، شیخ صدوق (متوفای 381 هجری) است. ایشان بیش از دویست جلد کتاب دارد. ۱۱۱ بعد از ایشان هم شیخ طوسی (متوفای 460 هجری) است که از اصول، آن مقدار از اخبار فقهی را که به دستش رسیده در استبصار و تهذیب جمع کرده است. ۱۱۲

مطلب مهم، این است که علمای ما از زمان شیخ صدوق، با حدیث، دو گونه رفتار می‌کردند: رفتار با احادیث فقهی؛ رفتار با احادیث غیر فقهی. آنها با احادیث فقهی یک رفتار خاصی داشتند. شیخ صدوق در بیش از دویست جلد از آثارش از کسانی روایت کرده است که در من لایحضره الفقیه از آنها روایت نمی‌کند؛ شیخ طوسی در تبیان خود از کسانی چون عایشه و عبدالله بن زبیر روایت می‌کند که از آنها در استبصار و تهذیب روایت نمی‌کند. فقهای ما - رضوان الله تعالی علیهم - مانند: آیت الله بروجردی و آیت الله خویی، در احادیث فقهی، سندا و متنا تحقیقاتی کرده‌اند که بشر، بیش از آن نمی‌تواند بکند و من با بحث علمی اثبات کرده‌ام ۱۱۳ که اگر کسی بخواهد به احکام اسلامی (که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده) برسد، جز آنکه به رساله‌های فقهی فقهای شیعه رجوع کند، راهی ندارد.

ولی متأسفانه در غیر احادیث فقهی، تحقیق کافی نشده است. به عنوان نمونه، شیخ طوسی، داستان «ءافک» را نقل می‌کند و می‌گوید درباره عایشه است و آیات، در تبرئه عایشه نازل شده است.

این مطلب، از تبیان شیخ طوسی به مجمع البیان رفته و ... و به تفسیر ابو الفتوح رازی و ... به تفسیر گازر، و ... در صورتی که آیات «افک» در تبرئه ماریه نازل شده است از افکی که عایشه و دار و دست‌اش به او زدند. (برای اصل داستان به کتاب نقش عائشه

---

۱۰۹. در اصطلاح محدثین مکتب اهل بیت علیهم السلام، اصل عبارت است از کتابی که حاوی روایاتی است که مصنف، آن روایات را یا خود مستقیماً از معصوم شنیده یا حداکثر با يك واسطه از معصوم نقل می‌کند و در آن، حدیثی که مصنف آن را از روی کتابی نوشته باشد، نیست. نیز رجوع کنید به معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۵۸، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هجری.

۱۱۰. رجال نجاشی، ص ۲۶۶.

۱۱۱. برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه، به توضیح استاد علی‌اکبر غفاری، ج ۱، ص ط.

۱۱۲. این چهار کتاب (کافی، من لایحضره الفقیه، استبصار و تهذیب) کتب اربعه شیعه نامیده می‌شوند. و مصنفان آن (محمد بن یعقوب کلینی صاحب کافی، محمد بن علی بن حسین بابویه قمی صاحب من لایحضره الفقیه و محمد بن حسن طوسی صاحب استبصار و تهذیب) به حمدون ثلاثه اول نیز معروفند.

۱۱۳. معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۵۳ - ۳۶۵، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هجری.

در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۸۶ - ۸۸ مراجعه کنید.) ۱۱۴

اولین کسی که تا به امروز، در احادیث غیر فقهی ما تحقیق کرده، علامه شوشتری رحمه‌اللهاست که در الأخبار الدخیلة و در کتابهای دیگرشان ۱۱۵، کارهای ارزشمندی کرده است.

نیاز ما به احادیث آداب و اخلاق و عقاید، خیلی زیاد است. اما من اگر بخواهم خرابکاریهایی که در کتابهای غیر فقهی ما شده - نه در کتابهای فقهی - بگویم، محتاج به تألیفات زیاد دیگری غیر از آنچه تا حال انجام داده‌ام هستم. ۱۱۶

و روایاتی نیز هست که من آنها را «روایات منتقله» نامگذاری کرده‌ام. اصل این روایات، در مکتب خلفا بوده و از آنجا به کتابهای ما، مخصوصاً به تبیان، شیخ طوسی و ... منتقل شده، تا مثلاً به منتهی‌الآمال حاج شیخ عباس قمی رسیده است. ۱۱۷

در احادیث سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم تحقیق شایسته و کافی صورت نگرفته است. وقتی هنوز بحارالانوار در ایران چاپ نشده بود، این جانب در کاظمین بودم. تصمیم گرفتم که یک گروه علمی تشکیل بدهیم تا بحار را تصحیح و چاپ کنیم. گروه علمی تشکیل شد؛ من بودم؛ شیخ محمد رضا شبیبی (رئیس مجمع علمی عراق و از علمای شیعه) بود؛ دکتر مصطفی جواد (متخصص در لغت عرب) و دکتر صاحب زینی هم بودند.

گفتم از سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شروع کنم، به احادیثی رسیدم که امکان نداشت صحت داشته باشند؛ مثلاً اینکه زمین روی شاخ گاو است، گاو روی یک ماهی و ...! راوی این چه کسی است؟ وقتی سند آن را بررسی کردم دیدم سند آن روایات ابوالحسن البکری است. ۱۱۸ در اینجا لازم دانستم که مصادر کتاب بحارالانوار را بررسی کنم و در این بررسی دیدم که علامه مجلسی در مصادر کتابش، از دویست و پنجاه و چند مصدر شیعه نام می‌برد و از نود و چند مصدر سنی. من دیدم علامه مجلسی می‌فرماید که ابوالحسن البکری شیعه بوده است و دو دلیل برای شیعه بودن او می‌آورد: یکی اینکه این حدیث را در دهه ربیع‌المولود «فی محضر من العلماء» می‌خوانده‌اند. ۱۱۹ دلیل دوم آنکه او استاد شهید ثانی بوده است. دلیل اول که برای ما حجت نیست. برای اینکه در محضر علما، از سیره ابن هشام هم ممکن است برای ما مطلبی درباره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کنند.

۱۱۴ . نیز رجوع کنید به کتاب احادیث أم المؤمنین عایشه، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۳ و ۱۶۵-۱۸۵. طبع اول، ۱۴۱۸هـ.

۱۱۵ . مانند بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة.

۱۱۶ . رجوع شود به جلد سوم القرآن الکریم و روایات المدرستین و بررسی سند روایاتی که حاجی نوری در تحریف قرآن به آنها استناد کرده است.

۱۱۷ . برای تفصیل بیشتر بنگرید به معالم المدرستین، ج ۳، ص ۳۵۹ - ۳۶۰، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هجری و نقش ائمه در احیاء دین، ج ۷ و القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۳، ص ۱۱۹ - ۱۲۸.

۱۱۸ . احمد بن عبدالله بن محمد، از احفاد خلیفه اول ابوبکر است و در نیمه قرن سوم هجری در گذشته است. ذهی در شرح حال او می‌نویسد: «واضع القصص التي لم تکن قط» و او غیر از آن ابوالحسن البکری محمد بن محمد بن عبدالرحمن است که در سال ۹۵۴ هجری وفات یافته است. برای اطلاع بیشتر از احوال ابو الحسن البکری مراجعه کنید به میزان الاعتدال، شرح حال احمد بن عبدالله رقم الترجمة ۴۴۰ و لسان المیزان (رقم الترجمة ۶۳۹) و اعلام زرکلی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۱۱۹ . معلوم می‌شود در آن وقت در اصفهان، دهه ربیع المولود می‌گرفتند.

در مورد دلیل دوم هم بحث و بررسی کردم. معلوم شد این آقا استاد شهید ثانی در روایت بوده و آن هم در اجازه روایتی که سنی به شیعه، و شیعه به سنی می‌داد.

باز مطالعه کردم؛ دیدم ابوالحسن البکری دو نفرند: یکی در شام بوده و یکی در مصر. یکی نامش احمد است و دیگری محمد. این روایت، مال آن مصری است که معروف است به وضاع بودن و سه کتاب دارد: یکی درباره مولد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یکی در باب مقتل علی علیه‌السلام؛ کتابی هم درباره حضرت زهرا(س) نوشته که مطالب این کتابها از طریق بحارالانوار، به کتابهای ما تا منتهی‌الآمال منتقل شده است. پس احادیث این آقایان، در کتابهای ما این چنین وارد شده است.

در بین علمای شیعه از گذشته تا به امروز، کمتر کسی از علما به قدر علامه مجلسی به حدیث خدمت کرده است. خدماتی را که این علما کرده‌اند نباید کم بشماریم و ما هر چه داریم از آنها داریم چیزی که هست علمای شیعه همدیگر را احترام می‌کنند؛ اما از یکدیگر تقلید نمی‌کنند. ما تقلید نمی‌کنیم. ما در زمینه احادیث سیره، احادیث تفسیر قرآن، احادیث عقاید، احادیث اخلاق و آداب، و ... محتاجیم به همان شیوه تحقیقات و کارهایی که فقهای ما در احادیث فقهی کرده‌اند. نمونه‌ای از محکم کاری، از علمای گذشته بگویم.

نمونه‌ای از دقت شیعه در نقل و ضبط حدیث

از جمله علمایی که در حدیث کار کرده‌اند و من آنها را درک کردم، مرحوم جدم خاتم‌المحدثین آقا میرزا محمد شریف عسکری تهرانی بود. ایشان شاگرد آیت‌الله‌العظمی میرزا حسن شیرازی (صاحب فتوای تحریم تنباکو) و سومین عالم سامرا بود. آقا میرزا محمد تهرانی، مستدرک بحار نوشته بود که فقط اجازات آن، پنج مجلد بود که مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی و مرحوم آقا سید محسن امین عاملی از کتاب اجازات ایشان در مؤلفات خود استفاده کرده‌اند. کتاب اجازات بحار هم چهار مجلد است. من بخشهایی از دو اجازه روایتی را در اینجا می‌آورم تا ببینید علمای ما در نقل و ضبط حدیث، در گذشته چگونه بودند. این دو اجازه که آنها را در جلد اول القرآن‌الکریم و روایات المدرستین از کتاب اجازات بحارالانوار نقل کرده‌ام، آنجا با خط خود مرحوم علامه مجلسی چاپ شده است.

۱. در اجازه شیخ فخرالدین محمد، فرزند علامه جلی (متوفای 771 هجری) به شیخ محسن بن مظاهر آمده:

(و أجزت له أيضاً أن يروى عني مصنفات الشيخ أبيجعفر محمد بن الحسن الطوسي و من ذلك كتاب تهذيب الاحكام فإني قرأته ١٢٠ على والدي درسا بعد درس و تمت قراءته في جرجان سنة اثنى عشر و سبعمائة، عني عن والدي ثم والدي قرأه علي والده أبيالمظفر يوسف بن علي و أجاز له روايته ثم يوسف المذكور قرأه علي الشيخ معمر بن هبة الله بن نافع الوراق و أجاز له روايته ثم الفقيه معمر المذكور قرأه علي الفقيه أبيجعفر محمد بن شهر آشوب و أجاز له روايته ثم شهر آشوب قرأه علي مصنفه أبيجعفر محمد بن الحسن الطوسي و قرأه جدتي مرة ثانية.)  
می‌بینید که شیخ فخرالدین محمد، این کتاب را از دو طریق (درسا بعد درس) تا برسد به مؤلف، اجازه داده است. یعنی کتاب را دو بار بر دو استاد خوانده و هر استاد نزد استادان دیگر خوانده تا برسد به مؤلف.

2. یک روایت دیگر، اجازه‌ای است از مرحوم مجلسی بر کتاب کافی که آن را در اینجا می‌آوریم. این نسخه از کتاب کافی در کتابخانه آستان قدس رضوی است. من قسمتی از اجازه را برایتان می‌آورم:

بسم الله الرحمن الرحيم ... (وقفه الله تعالى للارتقاء على أعلى مدارج الكمال في العلم والعمل، ... سماعاً و تصحيحاً و تدقيقاً و ضبطاً في مجالس آخرها خامس عشر شهر جمادى الأولى من شهر سنة ثلاثه و ثلاثون بعد الألف من الهجرة.)

۱۲۰. قراءه به معنای یاد گرفتن لفظ و معنای کتاب از طریق استاد است. برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به کتاب القرآن‌الکریم و روایات المدرستین، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۹۹، طبع اول، ۱۴۱۵ هجری.

و در جای دیگر در اجازه بعدی می‌فرماید:

أنهاه المولى الفاضل البارع الذكى الألمعى، مولانا محمد شفيع التويسر كانى، سماعا تصحيحا تدقيقا ضبطا فى مجالس آخرها بعض أيام شهر ذى القعدة سنة ثلاث و ثمانين بعد الألف من الهجرة.

یعنی همین طور که کتاب کافی را تا هر جا می‌خوانده، استاد مجیز برای او (در حاشیه همان کتاب)، اجازه‌ای می‌نوشته است. بعد می‌فرماید:

أجزت له - دام تأییده - أن یروی عنى كل ما صحت لی روايته و إجازته بأسانیدى المتصلة إلى أصحاب العصمة ... .

اجازه روایتی نزد علمای گذشته ما، مانند اجازه اجتهاد امروز است. این طور نبوده که (از جمله مثل خودم که از شیوخ: مرحوم شیخ آقا بزرگ و مرحوم جدم، اجازه روایتی دارم و گاهی هم اجازه روایتی می‌دهم)، با یک تعبیر کلی بگویند «أجزت له أن یروی عنى ما صحت لی روايته». نه؛ بلکه آنچه درست بر مجیز خوانده شده بود، می‌گفت این را من اجازه دادم (و اجازه‌ام از طریق فلان و فلان است، تا به مؤلف کتاب می‌رسد). این، شیوه علمای ما در علم روایت در گذشته بوده است؛ ولی از زمانی که جدال بین اخباریها و اصولیها پیش آمد، بیشتر کار ما شده است غور و تحقیق در احادیث فقهی. احادیث دیگر را چنانکه شایسته است، بر استاد نمی‌خوانیم و از استاد روایت نمی‌کنیم و اجازه روایت نزد ما، آن اجازه روایت سابق نیست.

اما از آنچه در مکتب خلفا دیده‌ام، یک مورد را بگویم:

در یکی از منابع اهل سنت آمده بود که یکی از علمایشان (در خانه‌ای از اهل علم)، یک بچه قنذاقه‌ای در گهواره دید. گفت: «می‌ترسم این بچه به درس من نرسد! من به این کودک، اجازه دادم از من روایت کند.»<sup>۱۲۱</sup>  
بنابراین، چنانکه می‌بینیم بین نحوه روایت حدیث در مکتب خلفا و مکتب اهل البیت علیهم‌السلام فرق بسیار است.

<sup>۱۲۱</sup> . القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۱، ص ۳۱۳.